

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهم از آن به که کشور به دشمن دهم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyre

جانبازان

فاروق سیدخیلی مقیم کشور هالند

۰۹ جنوری ۲۰۲۱

یادی از کادر آگاه و جانباز سامانی زنده یاد حیات خان (متعلم)



این یادنامه در گرامیداشت از یاد و کارنامه درخشان و حماسی یکی از صد ها سرسپرده راه و رسم آزادیخواهی و انقلابی میهن، رزمنده جوان و آگاه سامانی است که در نبرد با جلاخان "خلقى - پرچمى" و اشغالگران روسی تا آخرین قطره خونش دلاورانه رزمید و تسلیم را نپذیرفت. "حیات خان" مشهور به "متعلم"، فرزند "زکریا خان" در سال ۱۳۳۹ش در قریه "اشرف خیل" ولسوالی سیدخیل ولایت پروان در خانواده فقیر روستائی تولد یافت و در دامن فقر و مسکنت خانوادگی پا به نوجوانی و جوانی گذاشت.

با وجود فقر خانوادگی، "حیات خان" صنوف اول تا دوازدهم را در مکتب ابتدائیه و لیسه سیدخیل تا پس از امتحان چهار و نیم ماهه صنف دوازدهم (ماه سنبله ۱۳۵۷ شمسی که از چنگ جلاخان خلقی فرار کرده و به اجبار به زندگی مخفی روی آورد) با نمرات عالی و موفقیت تمام پیش برد. از صنف دوم به بعد تا آخر، شاگرد ممتاز صنف خود در جایگاه اول و دوم بود.

"حیات خان" چنان که همه رفقای سامانی که با وی شناختی و کار مشترکی داشتند، می دانند که این جوان استعداد و قدرت یادگیری خارق العاده ای داشت. این توانائی فراگیری، هم در دروس مکتب و هم در یادگیری علم انقلاب، در وجود وی متباز بود.

"حیات خان" که در طول عمر کوتاهش طعم تلخ فقر را چشیده بود، با قریحه طبیعی که داشت، در مکتب زندگی نیز به شناخت حسی و مستقیم پدیده فقر و نابرابری اجتماعی در اجتماع رسیده بود و فکر جست و جو گرش در صدد یافتن پاسخ به چرا ها و چگونه های زیادی در مورد علل فقر و نابرابری انسان ها در جامعه بود. علاوه از پایه مادی زندگی این فرزند فقر، روستای محل تولدش "اشرف خیل" و سائر روستا های "سیدخیل" شاهد دلاوری دلیرانی مانند "ملنگ عمار"، "پهلوان محمد جان"، "قاسم"، "گل آغا" و پسان ها در ایام مکتب معلم "باشی محمد" ("عادل)، علاوه از نام آوری رفیق "مجید"، در سیاسی شدن و جلب و جذب تعداد زیادی از جوانان هم سن و سال "حیات خان" و خود وی نقش داشتند. بدین وسیله "حیات خان" با استعداد عجیب و ذهن کنجکاو که برای یافتن جواب به سؤال هایش داشت، سرانجام قبل از کودتای ۷ ثور مزدوران روس اشغالگر، پایش را به دنیای سیاست کشاند و خودش آگاهانه دستش را در

دست آموزگار انقلابی فرزندان زحمتکشان، رفیق "عادل" که هم معلم مکتبش بود و هم معلم سیاستش، گذاشت و نزد وی به شاگردی نشست و به جمع انقلابیون تحت رهبری زنده یاد رفیق "مجید" پیوست.

در سال ۱۳۵۷ با وقوع کودتای ننگین هفت ثور، میهن فروشان و جلادان "خلقی - پرچمی" به قدرت رسیدند. این مزدوران مرتجع زیرنام دموکراسی و انقلاب و دم زدن از منافع کارگر و دهقان، بزودی نشان دادند که جز بردگان بی وجدان، جلادان فاشیست و نوکران خودفروخته سوسیال امپریالیسم توسعه طلب روس، چیز دیگری نبودند. این جواسیس و جلادان کوشش کردند جریانات مترقی را تار و مار کرده و تحرکات روشنفکری مخصوصاً چپ انقلابی را در جامعه خفه کنند و مانع رشد جامعه شوند. در نتیجه این سیاست های ضد انقلابی مزدوران روس و بوی کشی جواسیس خلقی - پرچمی، بزودی فضای جامعه مکرر و مختنق شده و بگیر و ببند روشنفکران انقلابی و آزادیخواه مخالف و منتقد سیاست ها و اهداف تجاوزکارانه روس ها و توحش جنایتکاران ۷ ثوری، در مکاتب، در دوائر و در منازل و بر سر بازار آغاز شد.

یک تن از خودفروختگان "خلقی" که شغل معلمی داشت، به نام "هاشم توده" پس از کودتا به حیث مدیر مکتب لیسه سیدخیل مقرر شد. قابل یادآوری است که تعداد زیادی از جوانان و عناصر ضد دولتی از طیف های چپ، میر و ملا و چند تن اخوانی مکتبی مثل معلم "گل آغا" توسط این "خلقی" جلاد "هاشم توده" و جواسیس زیر امر او شکار شدند که تا حالا لادرک اند. "هاشم توده" به جرم شکار جوانان و نوران منطقه سیدخیل و گلبهار، در زمستان سال ۱۳۵۸ش که مدیر لیسه گلبهار بود، توسط رزمندگان "ساما" با محافظش اعدام انقلابی شده و سلاح های آن دو مزدور جنایتکار به نفع مبارزه ضد روسی مصادره شد. این عمل رزمندگان سرسپرده "ساما" مورد استقبال گرم مردم سیدخیل - گلبهار، مخصوصاً خانواده های داغدار که "هاشم توده" عزیزان شان را ربوده بود، قرار گرفت.

مکتب لیسه سیدخیل با وجود معلمان انقلابی مثل زنده یادان عادل، نظام الدین و عیسی خان و اکرام الدین در آن مکتب، تعداد زیادی از شاگردان لایق، خوشنام و مستعد را که به سیاست انقلابی گرویده بودند، در صنف دهم تا دوازدهم خود جای داده بود. یکی از جوانان نسبتاً منوری که در صنف دهم مکتب و در سن شانزده سالگی از آن مکتب توسط جواسیس و جلادان "خلقی - پرچمی" ربوده شد که تا هنوز ناپدید است، "علیم جان" نام دارد که پسر کاکای رفیق "ملنگ عمار" و جوانی تازه کار بود (در فهرست ۵۰۰۰ نفری قربانیان آگسا نفر ۱۳۶۷ به اسم علیم جان ولد عبدالاحمد، مسکونه سیدخیل، متعلم، به اتهام واهی مائونیست بودن که هنگام دستگیری معنای کلمه ناآشنای مائونیست را هم نمی دانست). زنده یاد معلم کرام الدین، غنی و یارمحمد دو متعلم ربوده شده از آن مکتب اند که کرام الدین تا حال ناپدید است و دو تن اخیر الذکر پس از گشوده شدن درب زندان پلچرخ به روی زندانیان در جدی ۱۳۵۸ش، رها شدند.

تعمیر مکتب لیسه سیدخیل در دو منزل دوازده صنف داشت و طول ساختمان بلاک مستطیل شکل از شرق به غرب موقعیت داشت و اتاق ها در دو صف رو به شمال و جنوب ساخته شده بودند. "حیات خان" در صنف دوازدهم ساینس که در منزل دوم در گوشه شمال شرقی بلاک رو به برج ویران شده مستوفی الممالک میرزا محمد حسین خان (پدر خلیل الله خلیلی) موقعیت داشت، شاگرد بود. از روی تصادف من در مکتب و در سنگر، هم مکتب و همسنگر او بودم و یک صنف پس از او. جلادان "خلقی" برای شکار افراد مورد نظر شان بدون اطلاع به صنف سر می زدند. در اواخر ماه سنبله ۱۳۵۷ش ساعت ۹ صبح "هاشم توده" از دهلیز به صنف دوازدهم نگاه کرد که آیا "حیات خان" در صنف است یا خیر. حیات خان موضوع را فهمیده دو دقیقه بعد تر به یکی از شاگردان داخل صنف گفت: "کتاب هایم را بیاورید"، به بهانه تشناب رفتن، از چنگ آدمربایان "خلقی" به جنگل "حاجی علم" و به طرف دکان های "خواجه سعید"

فرار کرد. پس از نیم ساعت "هاشم توده" دو باره می آید و نگاه می کند که حیات خان در صنف خود نیست و غیابت وی را به مرکز "اگسا" در ولسوالی جبل السراج ذریعه تلفون گزارش داد.

"حیات خان" شاگرد ممتاز و اول نمره صنف خود بود. قابل یادآوری است که در آخر سال تعلیمی ۱۳۵۷ش زمانی که "حیات خان" در اختفاء به سر می برد، بر اساس نمرات عالی اخذ شده در امتحان چهار و نیم ماهه اش، بدون سپری کردن امتحان سالانه، از طرف اداره مکتب کامیاب شناخته شده و اطلاعاته اش توسط چپراسی مکتب به خانواده اش فرستاده شد.

"حیات خان" پس از گریز از چنگ جلادان خلقی ناگزیر زندگی و مبارزه را در حالت مخفی آغاز کرد. پس از وی رفقای دیگری در منطقه نیز به زندگی مخفی روی آوردند. "حیات خان" که در بین رفقاء تا زمان جاودانه شدنش در شولگره مزار به اسم مستعار تشکیلاتی "متعلم" شناخته می شد، در ماه عقرب سال بعد (۱۳۵۸ش) در اوج شدايد امین جلاد و دستگاه آدمکشی و شکنجه "کام" خانه محل اختفایش در هوفیان ولایت پروان مربوط شهر چهاریکار، لو رفته و توسط افراد مسلح خلقی و سربازان پولیس محاصره شد. "حیات خان" برای اجتناب از توحش خلقی ها در حق افراد خانواده میزباننش، از مقاومت مسلحانه دست کشیده و ذریعه ریسمان در چاه پائین شد. سگان بوی کش دولت پوشالی "خلقی" حین تلاشی منزل متوجه شدند که آب درون چاه شور می خورد، و فهمیدند که فرد مخفی در چاه پنهان شده است. سپس با تهدید او را از چاه بیرون آوردند و دست بسته به قوماندانی پولیس ولایت پروان در شهر چاریکار بردند. در قوماندانی پولیس، قومندان خیرمحمد قندهاری از وی پرسید: "نامت و نام پدرت چیست و از کجا هستی؟" متعلم " در جوابش گفته بود: نامم و نام پدرم مرگ است و جایم از قبرستان. "قوماندان امنیه در کمال تعجب دوسیه نسبتی این جوان کله شق را با خودش به مرکز می فرستد.

رفیق "مجید" با اطلاع از چگونگی دستگیری و زندانی شدن رفیق جوان "حیات خان" در هوفیان، ضمن ابراز تأثرش، به رفقای کمیته اساسی پروان "ساما" پیام می دهد که: "نه در چاه درآئید و نه در تنور، بزنید. "همان پیام بود که رفقای تشکیلات پروان و کاپیسای "ساما" ظرف دو سه ماه مناطق بیرون از مراکز شهری و محلات تمرکز "خلقی" های ضد خلق را در آن دو ولایت از وجود کثافت مزدوران "خلقی" - پرچمی "روس متجاوز پاک کردند.

همزمان با این پاکسازی، سه چهار ماه بعد فاجعه ششم جدی رخ داده و "متعلم" با گشوده شدن دروازه سنگین و آهنین زندان پلچرخ، از حبس رها شده و با پیوستن مجدد به صف همزمانش تا آخر در سنگر رزم میهنی علیه سوسیال امپریالیسم اشغالگر و مزدوران وجدان باخته و خودفروخته بومی اش دلاورانه و آگاهانه رزمید و در سنگر رزم آزادی از پشت توسط ارتجاع مزدور اخوانی خنجر خورده و به ابدیت پیوست.

در ماه جدی سال ۱۳۵۹ش "ساما" در ادامه مبارزاتش در مناطق مختلف کشور، با اشتراک تعدادی از رزمندگان سیاسی و نظامی اش از ولایت پروان و ولایات شمال کشور، جبهه جنگی تازه ای به رهبری رفقاء "اسدالله تیمور" و "بصیر بهرنگی" در منطقه شولگره ولایت بلخ گشود. پس از چندی "معلم بسم الله" گلبدینی دو تن از افراد ما را به نام های "یعقوب" و "و" متعلم "که هر دو از "کوهدامن" آمده بودند، حین برگشت از مزار برای بازدید از فامیل های شان، در مسیر راه به قرارگاه ما در شولگره گرفتار و زندانی می کند. "عنایت" "برادر" وکیل محمود "به" معلم بسم الله "در مورد آنها معلومات داده بود. همین که رفقای ما به نزد "معلم بسم الله" می روند و خواهان آزادی آن ها می شوند. او سه روز وقت می خواهد و با استفاده از این مهلت "یعقوب" و "و" متعلم "را تحت شکنجه قرار داده و به آنان دیکته می کند که به جاسوسی برای دولت اعتراف کنند. متعلم "که یک جوان آگاه و استوار وارسته و زندان دیده بود؛ از این امر امتناع می ورزد. "یعقوب" می گوید که به شرطی این کار را می کنم که شما "متعلم" را به قتل برسانید. لذا" بسم الله "

جنایتکار "متعلم" را اعدام می کند و "یعقوب" را ثبت و به تمام کمیته های حزب اسلامی و جمعیت اسلامی ارسال می کند. ما بدون آگاهی از آن حادثه، و کشته شدن رفیق "متعلم"، در نتیجه پادرمیانی و تضمین "وکیل محمود" و "عنایت" برادرش و به امید رهائی رفقای ما، کارمند امنیتی را که دستگیر کرده بودیم، رها ساختیم.

چون این اقدام ما نتیجه نداد و "بسم الله" رفقای ما را رها نساخت، "رجب خان قریه دار" به نزد "بسم الله" رفت تا در زمینه رهائی آنان با او صحبت کند. مگر "بسم الله" ناجوانمردانه او را نیز دستگیر و زندانی کرد. این وقت چند تن از رفقای ما به شمول رفقاء "تیمور" و "همچنان" بصیر بهرنگی "و" قیوم "و" چمچق "به قصد آزاد سازی" یعقوب"، "متعلم" و "رجب خان قریه دار" به سمت قرارگاه حزب اسلامی حرکت می کنند، ولی با تأسف در مسیر راه به کمین افراد مسلح احزاب اخوانی برمی خورند. در آن کمین و به دام اندازی، تمام گروه های اخوانی اعم از افراد "حزب اسلامی گلبدین"، "جمعیت اسلامی ربانی" به فرماندهی "ذبیح الله" که بعداً معدوم شد، حرکت اسلامی مولوی نبی"، "حرکت اسلامی محسنی" و "سازمان نصر" به رهبری "عبداللهی مزاری" اشتراک نموده بودند.

در نتیجه آن حمله غافلگیرانه مشترک نیروهای متمرکز ارتجاع مزدور اسلامی، همه آن رفقاء در آن کمین کشته شدند و متعاقب آن جبهه شولگره و افراد باقیمانده تعدادی کشته شدند و تعدادی هم اسیر. نویسنده این غمنامه یک سال را پا به زنجیر در اسارت احزاب اسلامی به سر برده و پس از آزادی عازم کابل شدم که به زودی دستگیر و در زندان مزدوران روس افتاده و مدت ها در عقب میله های زندان ماندم.

از میان آن پاکبازان، یک تن که خائن شد، "یعقوب" پسر ضابط اکرم از قریه جبارخیل ولسوالی سید خیل است که تا هنوز به جرم خیانتش به رفقایش و به سازمان و آرمانش، محاکمه و مجازات نشده و در داخل افغانستان به سر می برد.

یاد "متعلم" و کلیه رفقای جانباز و بی غش سامائی گرامی باد!

با الهام و آموزش از پاکبازی آن جاودانگان راه آزادی و انقلاب، آرمان شان را گرامی داریم!

مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع!